

## دنیای سرمایه

راه‌ها باریک است  
شب هولناک و تاریک است  
ما همه در رفتاریم  
بسته‌اند بارهای خود را  
قافله‌ها.  
قطار سریع‌السیر عمر،  
با چه سرعتی می‌گذرد.  
دیگر آن قطارهای بخار...  
سوت زنان نمی‌گذرد.  
تا چشم می‌زنیم...  
این ریل از ایستگاه خاطرات ما گذشته...  
آرزوهای ما را  
با کلوله باری  
از امیدهای سوخته جا گذاشته.  
دیگر هیچی بمیل ما نمی‌گذرد.  
سایه شوم خدایان جنگ...  
بر بال و پر زمین نیشینان...  
لنگر می‌اندازد.  
نه...  
ما هیچ کدام آزاد نیستیم.  
پر پرواز ما سوخته‌اند.  
با نخ زرین سرمایه بسته‌اند.  
حتا ذهن نخبه گان تاریخ،  
از لغت آزادی تهی شده است.  
صده هاست پا در زنجیریم.  
صده هاست محکومیم.

صده هاست محرومیم.  
صده هاست که دست و دهانمان بسته اند.  
و ما در انتظار یک نعره مستانه ،  
منتظر فرصتیم.  
فریاد خاموش ،  
حسرت و آرزو های ما. . .  
در سیاهچالهای  
سرمایه مدفون شده است.  
آبله دستان ما. . .  
آبله پاهای ما. . .  
عرق جبین ما. . .  
غیرت و وقار ما. . .  
له میشود  
زیر پاهای  
سرمایداری  
و کمر ما  
زیر فشار اقتصادی خم.  
اشک ارزش ندارد.  
لبخند ارزش ندارد.  
انسانیت ارزش ندارد.  
خون ارزش ندارد.  
در چرخ دندانهای ماشین امپریالیسیم،  
له میشود ،  
استخوانهای ما .  
بلی. . .  
می سنجند  
همه چیز را در ترازوی زر  
این است دنیای سرمایه!  
این است دنیای که ما در آن،

چیزی بنام زندگی میکشیم  
بدوش.

وزیر فشار آن له میشویم.

آری دنیای سرمایه!

سوماکاویانی

۲۰۱۴ ۰۴/ ۱۱